مرگ به عنوان یکی از جلوه های مکتب رمانتیسم در شعر شکری و توللی

حبیب کشاورز
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه سمنان
hkeshavarz@semnan.a.c.ir
عاطفه جعفریان
فارغ التحصیل کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران
saatsheni71@gmail.com

چکیده:

مکتب رمانتیسم (رمانتیک) از مکاتب ادبی تأثیرگذار در ادبیات عربی و فارسی به شمار می‌رود. شاعران بسیاری در ادبیات فارسی و عربی پیرو این مکتب بوده اند. شکری، از شاعران معاصر عرب و توللی، از شاعران معاصر ایران، از جمله پیشگامان شعر رمانتیک در ادبیات عربی و فارسی بوده‌اند. هر چند مکتب رمانتیک ریشه در ادبیات غرب دارد و در ادبیات عربی و فارسی، از مکاتب وارداتی است اما این مکتب در ادبیات عربی و فارسی عینا یکی نیستند و تفاوت‌هایی دارند. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های مکتب رمانتیک موضوع عشق به مرگ است که این موضوع با دیدگاه شاعران گذشته به مرگ متفاوت است. در این مقاله با روش تحلیلی – توصیفی به مقایسه نگاه به مرگ در شعر این دو شاعر می پردازیم. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که شکری نگاهی فلسفی به مرگ دارد اما توللی مرگ را مایه آرامش می‌داند و از آن استقبال می‌کند

کلمات کلیدی: مکتب رمانتیسم، شعر معاصر عربی، شعر معاصر فارسی، شکری، فریدون توللی.

مقدمه

مکتب رمانتیک بعد از شکل‌گیری این مکتب در خاستگاه اولیه آن اروپا، در ایران و جهان عرب نیز ظهور یافت و شاعران زیادی نسبت به آن گرایش پیدا کردند. شاعران ایرانی و عرب علاوه بر تأثیرپذیری از این مکتب، خود نیز با توجه به ذخایر ادبی زبان و ادبیات خود، مواردی به آن افزودند و می توان گفت که رمانتیک ویژه‌ای خلق کردند. اما با این وجود در بسیاری از مظاهر بین ادبای رمانتیک اشتراک وجود دارد. جلوه هایی مانند طبیعت، مرگ، عشق، غربت و .... در شعر اکثر شعرای رمانتیک نمود می یابد. در این مقاله به دنبال بررسی مرگ به عنوان یکی از جلوه های مشترک مکتب رمانتیک در شعر فریدون توللی و عبدالرحمن شکری هستیم.

پیشینه پژوهش

نوروزی (۱۳۹۱) در مقاله ای تحت عنوان (معانی تصاویر و تعابیر مرگ در اشعار سهراب سپهری و فریدون توللی) این دو شاعر را مورد بررسی قرار داده و به نتیجه رسیده که نوع بینش سهراب به مرگ خوشبینانه و با عناصر زنده همراه است ولی توللی از مرگ چهره ای ناپسند به یادگار مانده است.

شبخیز (۱۳۹۵) پژوهشی با عنوان (مضامین اجتماعی در شعر عبدالرحمن شکری) انجام داده که ویژگی های دیوان این شاعر را بررسی کرده و نهایتا به این نتیجه رسیده که بیشترین اهمیت این شاعر به مساله ی فساد است.

میرزایی (۱۳۹٦) به (بررسی و تحلیل عناصر زیباشناختی داستان منظوم در اشعار شکری) پرداخته و چهار قصیده او را بررسی نموده است مهمترین یافته های این پژوهش نشان می دهد که شعر شکری سرشار از عواطف، معانی و افکار نو می باشد و او توانسته است به خوبی بین لفظ و معنا ارتباط برقرار کند.

تقوی اصل (۱۳۹۰) با عنوان (تخیل موسیقی و عاطفه در شعر توللی) به انجام تحقیقی پرداخته در این پایان نامه ضمن بررسی این عناصر به بررسی عاطفه فردی و اجتماعی شاعر از قبیل غم ، اندوه، تنهایی‌ها و همچنین شادی ،

عشق ، وطن و خفقان جامعه و ...توجه شده است و به نتیجه گیری کلی رسیده است که در حقیقت توللی غزل–سرای معاصر به تمام این عناصر شعری توجه شایانی داشته است.

شکل گیری مکتب رمانتیسم در ایران و جهان عرب :

رمانتیسم: ریشهٔ صفت همان کلمه " رمان" است که اصل آن "رومانو" یا "رومی" است که در صورت ابتدایی‌اش به داستانی اطلاق می‌شود که از قوانین و مقررات کلاسیک تبعیت نکند (سید حسینی، ۱۶۳:۱۳۷۶).

داستان رمانتیسم در ایران در مقایسه با خاستگاه اروپایی آن به گونه دیگری است و با آن تفاوت بنیادین دارد. بارزترین تفاوت این امر را می توان بدین شرح بیان کرد: همه پس زمینه های وسیع سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی که منجر به فروپاشی نظام اشرافی و فئودالیته در اوپا گردید و رشد نظام سرمایه داری و روی کار آمدن طبقه بورژوازی و در نهایت نهضت رمانتیسم را به ارمغان آورد، هرگز کشور ما آن را تجربه نکرد (خاکپور، ۱۳۸۹ : ۲۲۸–۲۲۹).

الف) رمانتیک در ادبیات عرب: رمانتیسم در جهان عرب به گونه‌ای گسترده در تارو پود شعر و ادب عربی نفوذ کرد و علاوه بر خلیل مطران و شابی، افرادی چون جبران خلیل جبران و گروهی دیگر را می‌توان از پیشگامان این مکتب ادبی دانست. شعر معاصر عرب با تاثیر پذیری از ادبیات مغرب زمین شکل متفاوتی از گذشته به خود گرفته است (الایوبی، ۱۷:۱۹۸٤).

شعر معاصر عرب همچون دیگر شاخه‌های ادبیات عربی در دوران جدید و تحت تاثیر ادبیات غرب شکلی متفاوت از قبل به خود گرفت. معمولاً حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ م را نقطه آغاز دگرگونی در ادبیات عرب به شمار می‌آورند (الدسوقی، ج۱، ۳۱:۱۹۶۷).

شاعران رمانتیک به جای استفاده از کلمات و تعابیر متکلف به کلمات ساده و عبارت‌های قابل فهم برای همه مردم روی می‌آوردند (الاصفر،٤:۲۰۰۱).

به عقیده ناقدان: «مطران نقش بسیار مهمی در کشاندن ادب عربی به سمت مکتب رمانتیک داشت.» او در سایه تخیل بی‌نظیری که داشت از طبیعت و زندگی تاثیر پذیرفت و رمانتیک عربی را بر اساس موارد زیر بنا کرد :

۱–راه‌یابی موضوعات رمانتیکی غربی به شعر عربی

۲–تجدید بیانی شعر با به کاربردن الفاظ و ترکیب‌های نو

۳–توجه به وحدت قصیده با انسجام اجزا (رزوق، ۳٤:۱۹۵٦).

جنبش رمانتیسم در شعر جدید عرب پیروان زیادی داشت (الساعدی، ۷٦:۱۳۷۹).

ب) رمانتیک در ادبیات فارسی: دکتر شفیعی کدکنی معتقد است که مکتب رمانتیک ایرانی با رمانتیک اروپایی تفاوت بسیار دارد. شعر رمانتیک ایرانی که متاثر از شاعران رمانتیک اروپا است از نیما آغاز می‌شود که وی نیز متاثر از رمانتیسم فرانسه است (شفیعی کدکنی، ۵۰:۱۳۸۰).

در دهه ۳۰ شعر مسلط شعری عصیانی، خود شکنانه، شهوت آلود بود و رمانتیک عموما سیاه شد. اشعاری سرکشانه و احساساتی که احساس انتقام جویی از خود و جامعه، زندگی، حکومت و سیاست در آن موج می‌زند و مجموعه‌های شعر و مجلات از واژه‌های گناه، رنج، مستی، هستی، مرگ، درد، نومیدی، خشم، لذت و... پر شد. هر شاعری چندین شعر عصیانی علیه معشوق و چند شعر نامه وار دارد (شمس لنگرودی، ج۲، ۲٤:۱۳۷۷).

شعر رمانتیک در دهه‌ی چهل در کنار شعر نو و شعرهای افراطی به حیاتش ادامه داد و از اواخر چهل در همهمه شعر اجتماعی و چریکی کمرنگ‌تر شد. حتی بازمانده‌های رمانتیسم به رمانتیسم اجتماعی رو می‌آورند. فریدون مشیری، هوشنگ ابتهاج، نصرت رحمانی و سیمین بهبهانی از شاعران دیگر رمانتیک هستند (تسلیمی، ۲۱:۱۳۸۲).

بعد از شهریور ۱۳۲۰ رمانتیسمی که در افسانه بود در این دوره رشد کرد و چنین است که صدای دلپذیر رمانتیسم را نیز در این دوره می‌شنویم. نمونه‌اش شعرهای توللی است در مجموعه رها، یا شعرهای گلچین گیلانی (همان،٥٦).

رمانتیسم در ایران با نیما یوشیج در منظومه‌ی افسانه شکوفا می‌شود و به باور پژوهشگران ویژگی های شعر رمانتیک در افسانه به تمام و کمال دیده می‌شود (زرقانی، ۲۲۲:۱۳۷٦). در حقیقت افسانه‌ی نیما شروع رسمی شعر رمانتیک در ایران است (همان،۳٥۲).

رمانتیسم با فلسفه و ادبیات سرشته شده است و بارزترین ویژگی های آن تاکید بر مفاهیمی چون هنجار شکنی، نوآوری، سنت ستیزی، بلند پروازی، خیال‌پردازی، تنهایی و ناامیدی و یأس و رستاخیز ادبی است (رستمی و کشاورز، ۷:۱۳۸۲).

جلوه‌های مکتب رمانتیک:

هر چند در ادبیات رمانتیک محدودیتی در انتخاب موضوع وجود ندارد اما برخی موضوعات از اهمیت بیشتری برخوردارند و توجه شعرای این مکتب را بیشتر به خود جلب کرده اند. الحاوی معتقد است« مهم ترین موضوعات و مظاهر شعرای مکتب رمانتیک عبارت است از : طبیعت، عشق، حزن و اندوه، مرگ، غربت و تنهایی» (الحاوی، ۱۹۹۸: ۲۰۷).

همچنین خفاجی نیز در مورد مهمترین اصول مکتب رمانتیک می گوید: « از اصول اساسی این مکتب می‌توان به مضامینی همچون: «بازگشت طبیعت، آزادی، ستایش عشق، فردگرایی، تخیل و رویا، مرگ اندیشی، نوستالژی، وطن-پرستی، ناسیوناسیم و... پرداخت» (خفاجی، ۱۵٥:۱۹٥۳).

در این مقاله یکی از مهم ترین جلوه های شعر رمانتیک یعنی مرگ مورد بررسی قرار می‌گیرد.

جلوه‌های ادبیات رمانتیک نزد دو شاعر:

در این بخش از مقاله به بررسی جلوه های مشترک مکتب رمانتیک در شعر شکری[1] و توللی[2] می پردازیم.

رمانتیسم انواع مختلفی دارد. رمانتیسم اجتماعی یکی از انواع رمانتیسم است که شکری به آن توجه ویژه ای دارد. رمانتیسم اجتماعی به اوضاع و احوال جامعه بشری نظر افکنده است. و شاعر در این نوع رمانتسیم از مرحله فردیت پا گذاشته و برآورده شدن آرزوهایش را در گرو رستگاری مردم و هموطنانش میبیند. شکری در کنار رمانتیسم فردگرایانه به جنبه اجتماعی آن نیز توجه نشان داده و در شعرش از مشکلات مردم مصر سخن به میان می آورد. شکری از شاعرانی بود که از مکتب رمانتیسم تاثیر گرفته بود و در قالب جماعت دیوان در انتقال شعر از نیوکلاسیک به سمت رمانتیسم گام برداشته اشت و با استفاده از مضامین رمانتیسم به بیان آسیب های جامعه و کشورش می پردازد (حاجیلو،٦٥:۱۳۹٦). مکتب دیوان، مدرسه ای نقدی – شعری است که توسط شکری، مازنی، عقاد تاسیس شد. توجه به افکار فلسفی و بیان آشوب ها و آشفتگی های درونی، تصویرسازی، غوطه ور شدن در طبیعت، کم کردن سختی قافیه ها، توجه به جنبه ی درونی و ذاتی شعر از جمله ویژگی های بارز این مکتب بود (هیکل، ۱٥۰:۱۹۹٤). از آنجا که شکری جزء موسسین این مکتب از زیرشاخه های رمانتیسم بوده و با توجه به اهمیت دادنش به تمامی این خصوصیت ها،

---

[1] وی در دوازدهم اکتبر سال ۱۸۸٦ در پورت سعید متولد شد و در دسامبر ۱۹٥۸ در اسکندریه از دنیا رفت (یوسف، مقدمه دیوان شکری؛ ۲۰۰۰، ۳). او مغربی الاصل است با مبارزان مصری به مبارزه با انگلیسی ها پرداخت. زندگی او با درد همراه بود .آشنایی شکری با مازنی در مرکز تربیت معلم آغاز شده و نقش مهمی در زندگی او داشت. او شیفته مکتب رمانتیک شد. کسانی که شعرشان پر از غم و اندوه و بدبینی بود.(شوقی ضیف، ۱۳٥،۱۹۹۹).

شکری جایگاه اول در شعر را به احساس و عاطفه داده چرا که احساس و عاطفه نیروی محرکه در زندگی اوست. او به خیال اهمیت زیادی داده ئلی مبالغه را در صنایع شعری رد میکند. (همان، ۲۱۰). وی با پرداختن به مضامین اجتماعی جایگاه والایی بین ادبای عرب دارد.

[2] وی درسال ۱۲۹۸ه.ش در شیراز به دنیا آمد و در سال ۱۳٦٤ در شیراز درگذشت. (توللی، ۱:۱۳۷٦). ایام حیات فریدون توللی با فراز و نشیب¬های زیادی همراه بود. روح و روانی بی¬آرام و پر دغدغه داشت. و مدتی در انزوا به سر برد و گوشه¬گیری اختیار کرد. لب فرو بست و در خاموشی بود. چند سال از عمرش بدین منوال گذشت. لکن بر اثر آشنایی با نیما یوشیج باغ خزان زده طبعش به بهار گرائید و بار دیگر به سخنوری پرداخت و در شعر به شیوه¬ی جدید گرایش یافت و به یکی از پیشروان آن تبدیل شد. (تبریزی شیرازی،۲٥:۱۳۷٦).

در میان شاعران معاصر از جمله شاعرانی که با خیام هم اندیشی دارند می¬توان از فریدون توللی نام برد. توللی مجموعه آثاری دارد: رها، نافه، شگرف و بازگشت و پویه. که بازتاب چهره اندوه بار مرگ و ناکامی را به ویژه در مجموعه¬های رها و نافه می¬توان باز جست. (فلاح، ۲٤۲:۱۳۷۸).

اشعارش نماد کامل عناوین بالاست.

توللی نیز در عرصه‌ی شعر معاصر به عنوان یک شاعر رمانتیک نیمه سنتی شناخته شده است. مجموعه‌ی شعری رها با شعرهای سنتی شروع می‌شود و چهره‌ی شاعر به عنوان شاعر رمانتیک متمایل به قالب‌های نیمه سنتی در همین دفتر آشکار می‌شود. اشعار او بازتاب احساسات دنیای عاشقانه و آرزوهای گمشده و ارزش‌های موجود است که حالتی از پندارها و خاطرات جوانی را در تصویر و پرده‌ای از شب تیره و از سیاهی شب‌گیر و سایه‌های گریزنده‌ی خیال در فضای خلوت رازهای شبانگاهی تصویر می‌کند و دامن پندار به دورترین زوایای بی‌نشان و بی‌کران سوق می‌یابد. (جمشید آبادی، ۱۳۷٤:٤٤).

توللی پرچم دار جریان شعری رمانتیک است و اغلب شعرهای آن روزگار، تحت تاثیر شعر و اندیشه وی قرار می‌گیرد. رمانتیسم افراطی و احساساتی‌گرا با توللی شروع شده. ولی رمانتیسم منفی یا رمانتیسم سیاه، در نهایتِ نومیدی و یأس در آثار شعرای رمانتیک عصر نیمایی خودنمایی می‌کند. توللی نمونه تام این‌گونه رمانتیسم است (همان،۹۹).

مجموعه اشعار توللی از رها گرفته تا بازگشت اغلب از جهت محتوا در حکم غم نامه ای است آگنده از اندوه، وحشت مرگ، ناامیدی، خستگی و ناکامی (خاکپور، ۱۳۸۹ : ۲۳٦).

مرگ از نظر رمانتیک‌ها:

مرگ از عناوین پرکاربرد و جزیی از حقیقت غیرقابل انکار خداوند است که تمام شاعران در دوره های مختلف و زبان های متفاوت به آن اشاره کرده‌اند. در میان انواع مکتب‌های ادبی رمانتیسم به دلیل دیدگاه ظریفانه و احساسات رقیقانه اش به این مفهوم توجه بیشتری نشان داده و مرگ نزد آنها از مفاهیم پر طرفدار محسوب می‌شود.

پدیده مرگ نزد پیروان رمانتیسم حالتی مطلوب در لحظات بحرانی و غیرقابل تحمل در زندگی فردی است. یعنی آن هنگام که انسان در دست‌یابی به آمال و خواسته‌های مطلوب خویش دچار ناامیدی و یأس می‌شود، مرگ را تنها نوشدارو برای تسکین آرام روح حیرانش می‌بینند. مرگ در نزد رمانتیست‌ها حالتی متافیزیکی داشته است هر چند در پایان کار خودکشی هم صورت گرفته باشد (الایوبی، ۱۸۲:۱۹۸۲).

شاعر رمانتیست در عین درک مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی و نیز رسالت خویش در قبال اجتماع، همواره می‌کوشد که دریافت شخصی و جایگاه فردی را در این جهان و نگرشش را نسبت به پدیده مرگ و نیستی در قالب شعر به تصویر بکشد. علاوه بر ادبیات قدیم و کلاسیک ادبیات معاصر عربی و فارسی با تأسی از مکتب رمانتیسم در بسیاری از موارد راوی احساساتی بوده که شاعران در قبال مرگ داشته‌اند، اما دیدگاه هر شاعری پیرامون این پدیده با دیگران فرق دارد و شاید تنها نقطه مشترک اندیشه شاعران معاصر این باشد که همگی برخوردی احساسی و رمانتیک با این پدیده دارند. احساسی که در هاله‌ای از اندوه و بدبینی پوشیده شده است و همین به خاطر تاثیر آنان از شاعران عربی به ویژه مکتب رمانتیسم است (خسروی، ۸:۱۳۹۲).

یکی از عقاید رمانتیک‌ها این است که آن‌ها زندگی مادی را سرشار از رنج می‌دانند و می‌خواهند از زندگی مادی خصوصا زندگی متمدن دوری کنند و برای رهایی از آن یا به دامان طبیعت پناه می‌برند و یا به تخیل متوسل می‌شوند و در نهایت مرگ را تنها چاره می‌دانند تا شاید در زندگی اخروی به آرامش برسند. بنابراین بسیاری از رمانتیک‌ها مرگ را مثبت ارزیابی می‌کنند (ولدیب، ۸۳:۲۰۰٦).

مرگ از نگاه شکری:

همانطور که گفته شد شکری از سرآمدان مکتب رمانتیک بوده و مرگ در آثار او خودنمایی می‌کند. او مرگ را همیشه همراه و ملازم خود دانسته و با آن احساس آرامی دارد.

کان روح الموت فی جنحه تخطر فی اثناء هذا السکون

(شکری،۲۰۰۰،۱۳۰).

شکری از شاعران با احساس زمانه خود محسوب می‌شود. چرا که کمتر مرد و کمتر شاعری به فکر موسم مرگ خود بوده و برای رسیدن به آن اصرار دارد. شکری آرزوی مرگ در فصل بهار را داشته و سرسبزی زمینی که قرار است درآن آرام گیرد برایش زیباست. چرا که این شاعر با مسئولیت اجتماعی بالایی که همواره آن را به دوش می‌کشد دوست دارد از بدنش بسان خاک برای رویش مجدد درختها بهره گیرند. شیرینی این آرزو چهره ی مرگ را برای او شیرین میکند.

لیت ان الربیع اذ مت ماتا   خلت میتا بین الربیع و بینی

کنت حلیا للروض والروض غض   بالتدلی فی ایکه والتغی

(شکری،۱۹۵۸،۶۹).

حقیقت بی شائبه ی مرگ برای تمامی انسان ها غیرقابل انکار بوده و شوقی هم مرگ را حادثه ای حتمی دانسته و از آن به عنوان زنگ خطری برای نا لایقان و خیانتکاران استفاده می کند.

ایها الخائن الجبان خشیت الموت   والموت حادث مقدور(همان،۹۹)

با خواندن آثار شکری می‌توان به شناختی نسبی به احوالات او رسید. شکری شاعری ست با اعتماد به نفس که در آثارش مثل کتابخانه ای غنی از هر بابی سخن به میان آورده. به گفته بزرگان و ناقدان وی شاعری بدبین است و وزنه ی خوش بینی او در آثار و افکارش به چشم نمی آید اما میتوان این مساله رانادیده نگرفت که اونسبت به مساله مرگ خوش بینانه تر رفتار کرده به گونه ای که ترسناک بودن این پدیده برایش قابل باور نیست. او مرگ را درمان دانسته و در آن آرامشی ابدی سراغ دارد.

فما طبیب یداوی داءکم ابدا   الا الهلاک و هذا ریثه عجل

و انی لادری ان فی الموت راحه   و اجنبه حتی کانی لا ادری

(شکری،۱۹۹۸،۱۷۸)

او گاهی آرزوی مرگ می کند و بارها راحتی را از مرگ طلب کرده است. این نگرش ذاتی نیست چرا که اگر در وجود او بدبینی موج میزد نمیتوانست نگاه زیبایی به زندگی و طبیعت و نزدیکانش داشته باشد. بلکه دوران فرسوده و پر تنشی که شکری در ان زندگی کرده این اختیار و حق را به او میدهد که از زندگی و جامعه اش احساس رضایت نداشته باشد و با سبک بالی مرگ را بطلبد.

نفد العمر علی طول اللیالی   واستباح الموت ذکرا غیر بالی

لیتنی مت قبل ان انکر العیش   ولکننی فقدت الخیار

اذ کان فی الموت الفتی راحه له   فای رجا فی الحیاه یریده

(شکری،۱۹۹٤،۲٦۰)

شکری طبعی بالا و خواست های بزرگی دارد. روحیه ی قهرمانی او بعد از تاسیس مکتب دیوان بیشتر گشت چرا که خود را ملزم دانست برای دغدغه مندی. او غرق جامعه و مردمانش شد، طبیعت را نادیده نگرفت، وطنش را مثل مادر پرستید، به زیبای گل سرخ همانقدر توجه میکرد که به زیبایی مقاومت در برابر استعمارگران. مرگ را برتر از ذلت دانست و برتر از آرزوهای کوته و پوچ. از شکست بیزار بود و ناتوانی هم وطنانش گاهی گرد ناامیدی بر اشعارش میپاشید.

و کم موت الذ من الامانی   و کم موت اشد من الهزیمه

و کم طالب للموت یاسا   تعمد ان یباعده الحمام (همان،۳۷)

زندگی را با عزت دوست داشت برای زندگی بدون عناصری که برایش مهم بود، ارزشی نمیدید درینجا مرگ برایش خوش تر می آمد. پستی را نمیپذیرفت و به هربهایی زنده ماندن برایش قابل هضم نبود. شاید داشتن این اشعار به او برچسب متشاوم بودن داده اما نگاه شکری برای انسانیت و زندگی کردن با هدف بسیار عمیق بوده و به مزاج اهل تفکر خوش می‌آید چرا که حقیقت زندگی همین است و این را نمیتوان بدبینی انگاشت.

و ان الـــمـــوت مـــراه ابـــانـــت   حـــيـــاه الـــمـــرء كـــالـــنـــفـــس الـــرقـــيـــق
الـــم يـــبـــلـــغـــک ان الـــمـــوت اودی   بـــمـــن عـــلـــقـــتـــهـــم الـــحـــرب الـــزبـــون؟
حـــيـــاتـــی بـــيـــن اعـــدايـــی مـــمـــات   و مـــوتـــی بـــيـــن احـــبـــابـــی حـــيـــاه
(شکری، ۱٤۷،۲۰۰۰)

او در مرگ زیبایی میبیند که دیگران ان را متوجه نیستند در شعر الجمال و الموت رفاقت دیرینه اش با شب را آشکار میکند و تنها عنصری که دوست دارد بعد مرگ هم همراهش باشد شب است. به راستی زیبایی شب از چشم او دور نمانده و درک این خلقت پیچیده و زیبای خداوند کار هر شاعری نیست.

ان هـــذت الـــظـــلام بـــاب الـــی الـــمـــوت   نـــــــراه وراءنـــــــا و امـــــــامـــــــا
يـــا ســـمـــيـــر الـــمـــوتـــی ابـــن لـــی حـــبـــيـــبـــا   كـــان فی مقلتی بـــدرا تـــمـــامـــا (شـــکری، ۱۹۵۸،۱٦۵)

مرگ از نگاه توللی:

مرگ در نگاه توللی در اثر نفوذ اندیشه‌های مکاتب مادی‌گرا در فضای فرهنگی و اجتماعی جامعه و تاثیرپذیری توللی از این اندیشه‌ها، بازپسین چاره طغیان، و چون نوش دارویی متصور شده است که زخم عشق‌های مرده و ناکامی‌های موجود در دخمه دل را درمان می‌کند (توللی، ٦۹:۱۳۸٤). و وجود خسته‌ی او را از دست بار سنگین ناکامی‌ها و نا امیدی‌ها و زندگی پر درد و رنج نجات می‌دهد (توللی، ۱۲۲:۱۳۳۳).

فریدون توللی مرگ را جزء آرزوهایش می‌بیند، به‌طوری که گویا گاهی حسادت می‌کند به آن‌هایی که مرگ دربرشان گرفته است.

من خواســـتـــار مرگمم و آوخ کـــه دســـت مرگ   دام حـــيـــات ايـــن شـــد و دامـــان آن گـــرفـــت
(توللی، ۹۵:۱۳۷٦)

او مرگ را چاره‌ی مصیبت‌ها می‌داند. نگاه غمگینانه‌ای که او دارد باعث مکدر شدن احوالات درونی‌اش، منفی بودن در تمامی عرصه‌های زندگی، تلاش و جنبش نداشتن برای حل معادله‌های پیچیده‌ای که درگیرشان است، می‌شود.

بـر مـن ای هـمـه آزرده بـبـخـشـــا کـه چـو مـوج   مرگ من بـازپســـين چـاره‌ی طـغـيـان من اســـت
(توللی، ٥٦:۱۳۸۰)

توللی مرگ را جاودان دانسته و در کمال وفاداری به معشوقه خود میخواهد باهم جاودانگی را بگذرانند. و آغوشی جز مرگ سراغ ندارد برای این آرزو. دیدگاه زیبای فریدون دال بر درک حقیقت مرگ بوده و بدون هیچ ابایی از سرانجامش، خواستار دیدن این جاودانگی ست.

عشـــق تو نیز بـا همـه ســـوگـنـد و اشـــتـيـاق   گرمســـت، لیـک جزهوســـی کودکـانـه نیســـت
بـا مـن بـمـيـر، زنـکـه بـه جـز در پـنـاه مـرگ   جاوید، عشـــق هیچکســـی در زمانه نیســـت (همان،۱۰۰)

فریدون با روحیه و وجدانی ظریف زندگی می‌کند. خواسته‌های او از جهان آفرینش به گونه‌ای است که مبادا از شادی‌اش دل کسی رنجیده شود. و در جایی که حس کند کارش به بیراهه ختم می‌شود از خداوند طلب مرگ با عزت می‌کند. این نگرش بر با اخلاق بودن این شاعر دامن میزند چرا که توللی هیچ گاه بیخیال کسی نبوده و اگرهم در غار تنهایی خود دانه داشته و ناله ها سر داده بازهم برای دیگران، برای وطنش، قلبش میتپیده.

خـــدايـــا ســـــرافـــرازی‌ام ده بـــه مـــرگ   مـــبـــادا بـــه پســـــتـــی کشـــــد هـــمـــتـــم
(توللی، ٤۰۲:۱۳۷٦)

گاهی می‌توان گفت مرگ، معشوقه‌اش می‌شود. چرا که شوقی که از به تصویر کشیدن مرگ دارد، همان شوق وصال یار است. این تفکر شاید نوعی ضعف بنظر برسد اما برای شاعری چون فریدون که داوطلب مرگ است و زیباشناسی مرگ را میداند مسلما از ضعیف بودنش نیست، بلکه در آغوش آن آرام گرفتن، از روی حس خوشایند و حلاوتی ست که از مرگ سراغ دارد.

خواهان تو شیرین لبم ای مرگ دلاویز بشتاب و سبک‌بارکن از ننگ درنگم (همان، ۱٦٧)

شعر اندوه شامگاه نهایت مرگ طلبی توللی را نشان می‌دهد. او در این شعر به کرات از واژگانی استفاده کرده که با خواندنش چیزی جز دل‌مردگی و افسردگی نصیب آدمی نمی‌شود. غروب، سردی، خاموشی و سکوت، تاریکی، پاییز، ناکامی، افسوس و ... نظیر این کلمات آهنگین به هم چسبیده که در قالب شعری با نهایت درد گفته شده، و به این شعر خاصیتی ژرف بخشیده که عمیق شدن در آن روحیه‌ای مناسب فضای آن شعر را می‌طلبد.

کیست این مرده که در روشنی شامگهان تکیه دادست بر آن ابر و نشستست به کوه
بسته از دور به جان دادن خورشید نگاه وز گرانباری خاموش طبیعت به ستوه...
خسته از مرگ در اندیشه‌ی مرگیست که باز بار اندوه فرو گیردش از تیره‌ی پشت
رنجه از زیر و بم موج گریزان فنا دست می‌ساید و بر جمجمه می‌کوبد مشت

(توللی، ۳۰٦:۱۳۸۰)

مرگ نزدیکان فریدون برایش سوژه‌ای دردناک و از دست ندادنی‌ست. تنها شاعری رمانتیک سبک، همچون او می‌تواند با چنین غم و سوزی در مرگ عزیزانش بسراید و آرام گریه کند.

وایا به حال زار تو وایا که همچو شمع یک عمر سوختی و کست اعتنا نکرد
یک عمر سوختی که ننالد کسی ز رنج یک عمر سوختی که نسوزد دلی ز درد

(توللی، ٦۹:۱۳۸۰)

البته نمیتوان این مساله را درنظر نگرفت که فریدون با نارضایتی تام مرگ را میخواند. او مرگ را دستاویزی دانسته برای زمانی که از روزگار، از بی توجهی ها، از سنگدلی و بی رحمی و ناعادلانه ها مینالد. در این زمان یار قدیمی و محبوب همیشگی اش را صدا زده و طالب آن میشود.

بر هنرمندی چو من، با این سکوت زندگی مرگ است و مرگی بس دراز! (همان،۳۲۸).

مقایسه مرگ نزد دو شاعر:

دیدیم که شکری پخته تر از مرگ سخن می‌گوید تا توللی. آغوش توللی در هر برهه‌ای پذیرای مرگ است. اینکه خانواده‌اش هم به او انگیزه‌ی زندگی نمی‌دهند و فضای بی اعتمادی بر زندگی‌اش همواره غلبه دارد. روحیه‌ی افسرده‌ی او تنها زمانی رنگ‌دار می‌شود که به عشق و طبیعت می‌پردازد اما این موضوعات هم باعث نمی‌شوند که به زندگی روی خوش نشان دهد. اما شکری خود را مسئول احوالات اطرافیان و فضا و زمان خود دانسته و نهایت تلاش خود را برای تربیت نسل و شاگردانش میکند و از موعظه های اخلاقی که در قالب آثار ادبی نشان می‌دهد میتوان فهمید که او شاعری فعال بوده و مثل توللی افسردگی نداشته است.

و روی‌گردانی فریدون از نیما یوشیج، و بعدها حمله به او و حتی زیر سوال بردن این شاعر توسط توللی، باعث برداشت مثبتی از شخصیت وی نمی‌شود. چرا که او زمانی نیما را عاشقانه دوست داشت، و به شدت مورد اعتمادش بود. و روحیه ی همکاری شکری با مازنی و عقاد برای تاسیس مکتب دیوان بر این باور بود که بتواند با شکست چارچوب های اضافی موقعیت را برای کمک به وطن و مردمش بیشتر فراهم کند او دلسوزی را سرلوحه زندگی اش قرار داده است.

توللی به خوش‌گذرانی و گاهی جدال با خدا و روی آوردن به شیاطین پرداخت. شاید این روحیه در وجود فریدون خلأیی در روحش ایجاد کرده و همین باعث تشویش و دل‌مردگی این شاعر شده، چرا که احساسات غلیان‌دار چنین شاعری، منبع گسترده‌تری را برای ابراز می‌طلبد. درحالی که شکری بدون حاشیه زندگی کرد و فکرش را با عناصر مسموم آلوده نکرد.

توللی مرگ را در هر موقعیتی خواستار است و رابطه ای صمیمانه تر با آن دارد و برای دیدنش گاهی لحظه شماری میکند و گاهی با نارضایتی میخواهدش ولی شکری این نوسان را ندارد. او منظم در مسیر زندگی حرکت کرده و با احترام به آن، وقتی احساس ذلت میکند مرگ را خواستار می شود.

نتیجه

شکری به دلیل ریاست بر مکتب رمانتیسم دیوان ، نگاهی فلفسی و جدی تری به مرگ دارد او برای مرگ تقدس خاصی قائل است و با ذکر دائم آن ابهتش را زیر سوال نمیبرد ولی توللی مرگ را بر گردنش آویخته و مخاطب هر لحظه اش میشود و با این مفهوم زندگی میکند.

فریدون روحیه‌ای خودخواه محور دارد و گاهی همه را پس میزند و بر لاک تنهایی خویش فرو میرود. اما شکری مثل سفره ای پهن شده تا هرکس به نیاز خود از آن توشه بردارد. نمای این بخشندگی را میتوان در دیوان های او مشاهده کرد.

شکری خود را سردمدار بسیاری از مسائل می‌بیند او در دوره ای بوده که جنگ را لمس کرده و با سختی بزرگ شده شاید شیشه ی وجودش در همین سختی ها تبلور یافته است. به همین خاطر برای بهتر زندگی کردن تلاش میکند و از هیچ کاری فروگذار نکرده و همواره زندگی با صلابتش را ادامه میدهد و با دیدگاه منطقی تر مرگ را خواستار بوده و نگرشش به همه ی مسائل فلسفی ست نه عام.

فریدون توللی با ظاهری نه چندان خوشایند ولی قلبی بی‌کینه و لطیف وارد عرصه شعر می‌شود. فضای عمومی اشعار توللی پر از بی‌اعتمادی‌ست. جلوه‌های ناامیدی در دنیای او زیاد دیده می‌شود. او مرگ را مایه‌ی آسایش دانسته و در مواقع حساس زندگی آن را می‌طلبد. خواستگاه این دیدگاه را هم در گذشته و زندگی سختی که داشته وهم ناملایماتی که از آشنایانش به او رسیده میتوان دید. او گاهی اوقات حالتی تهاجمی و با عصبانیت، گاهی با بی‌خیالی و سکوت با ناگواری‌های زندگی برخورد می‌کند ولی در نهایت امر همواره طالب مرگ است.

در نهایت می‌توان مرگ را نزد دو شاعر خوشایند دانست چرا که آن را مقدس و بی نهایت می‌دانند. مثل دوا از نگاه شکری و مثل معشوقه از نگاه توللی. فضاهای خستگی در اشعار توللی زیادتر بوده و پناه او رفتن به دنیای ناشناخته‌ی مرگ است. و شکری با عزت نفس زندگی کرده و خود را در برابر ناملایمات خم نمیکند.

منابع

منابع عربی

الاصفر عبدالرزاق، (۲۰۰۱. م)، **المذاهب الادبیه، سوریه**، منشورات اتحاده الکتاب.

الایوبی یاسین، (۱۹۸٤. م)، **مذاهب الادب معالم و انعکاسات**، بیروت، دارالعلم، ط ۱.

الحاوی، ایلیا، (۱۹۸٤ م). **ابوالقاسم الشابی؛ شاعر الحیاۀ و الموت**، بیروت: دارالکتاب اللبنانی، ط ٤.

خفاجی عبدالمنعم، (۱۹۵۳. م)، **الشعراء المعاصرین**، قاهره، دارالمعارف.

دسوقی عمر، (۱۹٦۷. م)، **فی الادب الحدیث**، ج۱و۲، القاهره، دارالفکر العربی.

رزوق رزوق فرج، (۱۹۵٦. م)، **الیاس ابوشبکه و شعره**، بیروت، ط ۱.

الساعدی حاتم، (۱۳۷۹. ش)، **اتجاهات الشعر العربی الحدیث**، قم، ستاره..

شکری عبدالرحمن، (۱۹۵۸)، **الدیوان الشعر**، جمعه نقولا یوسف، مجلس الاغانی الثقافه.

شکری عبدالرحمن، (۲۰۰۰) **الدیوان الشعر**، جمعه نفولا یوسف، دارالمعارف، الاسکندریه

شکری عبدالرحمن، (۱۹۹۸)، **المولفات النثریه الکامله** ، تحریر ابراهیم الهواری، المجلس الاعلی للثقافه ج۱، طبع بالهیئه العامه لشوون المطابع.

شکری عبدالرحمن، (۱۹۹٤)، **دراسات فی الشعر العربی**، جمعها محمد رجب بیومی، الدار اللبنانیه.

شوقی ضیف، (۱۹۹۹)، **الادب العربی المعاصر فی المصر**، دارالمعارف، ط۸.

ولیدب محمد، (۲۰۰٦. م)، **الجمالیات الرومانسیه راهنیها و حدودها**، قاهره، دارالافاق، ط۱.

هیکل احمد، (۱۹۹٤)؛ **تطور الادب الحدیث فی مصر**، (من اوائل التاسع عشر الی قیام الحرب الکبری الثانیه)، الطبعه السادسه، دارالمعارف، القاهره.

منابع فارسی

تبریزی شیرازی محمدرضا، (۱۳۷٦. ش)، **نقش فریدون در ادبیات سیاسی اجتماعی دوره محمدرضا شاه**، چاپ اول، تهران، آذین.

تسلیمی علی، (۱۳۸۲. ش)، **گزاره‌هایی در ادبیات معاصر**، تهران، اختران.

توللی فریدون، (۱۳۸۰. ش)، **پویه**، کانون تربیت شیراز.

توللی فریدون؛ (۱۳۷٦. ش)، **شعله کبود**، منتخب ۵دفتر شعر، تهران، سخن.

توللی فریدون، (۱۳۳۳. ش)، **نافه**، پاژنگ، تهران.

رستمی فرشته، کشاورز مسعود، (۱۳۸۲. ش)، **رمانتیسم در اشعار فروغ فرخزاد**، اراک، نوای دانش.

زرقانی مهدی، (۱۳۷٦. ش)، **چشم‌انداز شعر معاصر ایران**، چاپ سوم، تهران، نشر ثالث.

سیدحسینی رضا، (۱۳۷٦. ش)، **مکتب‌های ادبی**، ج۱، چاپ پانزدهم، تهران، نگاه.

شفیعی کدکنی محمدرضا، (۱۳۸۰. ش)، **شعرمعاصرعرب**، تهران، سخن، چاپ دوم.

شمس لنگرودی محمد، (۱۳۸٤. ش)، **تاریخ تحلیلی شعر نو**، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکزی.

مقالات و پایان نامه ها

جمشیدآبادی هوشنگ، (۱۳۷٤. ش)، چشم‌انداز توللی و رمانتیسم اندوه و غربت، ادبستان فرهنگ و هنر٤٤، صص٥٤-٤٥.

حاجیلو مهدی، (۱۳۹٦)، رمانتیسم اجتماعی در شعر عبدالرحمن شکری. دانشگاه خوارزمی.

خسروی زهرا، رستمی امیر، (۱۳۹۲. ش)، زندگی و مرگ در اشعار فوزی معلوف و احمد شاملو، مطالعات تطبیقی، (۷) ۲۵، صص ۳۵–۷.

فلاح مرتضی، (۱۳۷٦. ش)، سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی، پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش۱۱..

خاکپور، محمد، میرجلیل اکرمی (۱۳۸۹)، رمانتیسم و مضامین آن در شعر معاصر فارسی، کاوش نامه سال یازدهم شماره ۲۱ صص ۲۲۵–۲٤۸.